

گزارشی درباره يك سرباز مرزبان

شیرینی های خدمت در مرز



سالک وقتي نيش مي زند، يك سال طول مي كشد تا جاي نيشش خوب شود. براي همين پيش مي گویند سالک جاي نيشش خيلي دردناک و بدمنظره مي شود. مخصوصاً اگر سالک ماده نيش بزند، چون در جاي زخم تخم ريزي مي کند

چی شد که برای گذراندن دوره خدمت آمدي ار تش؛ آن هم مرز؟

داستان آمدن من به خدمت جالب است. دیپلم که گرفتم، به خاطر مشکلی که در زانوم داشتم دنبال این افتادم که معافی بگیرم. بعد از کلی دوندگی، گفتند که فقط از رزم معافم، نه از خدمت. وقتی نشستم و حساب کردم، دیدم از وقتی من برای این کار اقدام کرده ام، اگر سربازی رفته بودم، خدمتم تمام شده بود. این شد که رفتم برای اعزام دفتر چه گرفتم. وقتی دوره آموزشی ما تمام شد همه مان را در محوطه پادگان جمع کردند. فرمانده گفت: کدام شما حاضرید در مناطق عملیاتی خدمت کنید؟

کسی بلند نشد. گفت: «منطقه عملیاتی ۴۵ روز حضوره، ۱۵ روز مرخصی؛ دو ماه کسری خدمت داره و سنواتی ها هم بخشیده می شوند.»

از بین همه ۴۰۰ سرباز، تعداد کمی بلند شدند. دوست داشتم جایی بیفتم که خودم انتخابش کرده باشم. عرق ملیم هم گل کرده بودا بلند شدم. بلند که شدید، فرمانده پادگان که سر تیپ بود گفت: «هیچ کدومتون مرد نیستید. فقط اینها که بلند شدند جنم مردی دارن.» در کل، بین بچه های تهران، من با دو تا از دوستانم داوطلب شدیم که بیاییم اینجا. در یک گردان هم افتادیم، ولی گروهان هایمان با هم فرق می کند.

قبلاً از مرز چی می دونستی؟

فکر می کردم مرز، یک خط طولانی است. جایی که تا چشم کار می کند بین ما و کشوری که آن سمت قرار دارد سیم خاردار کشیده اند. ولی از قضا مرزی که ما در آن خدمت می کردیم سشکل بود؛ شکم داده بود. بعداً فهمیدم عقلانی هم نیست که در کل مرز سیم خاردار بکشند. طول مرزی که ما آنجا خدمت می کردیم ۲۷ کیلومتر بود، ولی این طور نبود که همه جا سیم خاردار کشیده باشند.

مرز شما دقیقاً کجا می شد؟

سمت موسیان. یعنی شهر موسیان فقط ۳ کیلومتر با ما فاصله داشت. مادر مرزی بودیم که بین موسیان و دهلران بود.

حالا که این مدت از خدمت گذشت، به نظرت خدمت در مرز بهتر است یا پادگان؟ کدامش را بیشتر دوست داشتی؟

من از برج ۱۷ آمده ام اینجا. ولی اینجا را خیلی دوست دارم. با وجود همه مشکلاتی که اینجا هست من اینجا خیلی راحت تر بوده ام. بر خلاف

پادگان که یک محیط خشک نظامی داره، اینجا روابط ما خیلی صمیمی است. از همه مهم تر اینکه دورش دیوار نیست و تو محصور نیستی؛ آزادی. حتی در وقت هم آزاد تر از پادگانی. می توانی زمان بیکاری ات کتاب بخوانی، ورزش کنی و ... اما در پادگان تنظیم وقت دست خودت نیست.

در حقیقت ما موریت تیپ ما تمام شده و ما داریم بر می گردیم، ولی خدا شاهد است من این قدر ناراحتم ابا و جدی که سالک ۸ جای تنم را نیش زده، باز هم دوست داشتم اینجا می ماندیم و خدمت می کردیم. علاوه بر اینها، وقتی برای کاری بر گشتم پادگان و محیط خشک نظامی آنجا را دیدم، بیشتر قدر اینجا را دانستم. اما حیف...

چه شد که راننده فرمانده شدی؟ این مسیر را که دیگر با پار تی رفتی، نه؟

نه به خدا! من اصلاً نخواستم در سربازی ام پار تی بازی کنم. من از سال ۸۵ گواهی نامه داشتم. بابا هم راننده تریلی است و من علاوه بر اینکه دست فرمانم خوب بود، چیزهایی هم از مکانیکی و راه انداختن کار ماشین یاد گرفته بودم. در منطقه، سعی می کنند راننده را از بین کسانی انتخاب کنند که علاوه بر بلد بودن این چیزها منظم باشند و محرم اسرار. بالاخره وقتی که داری فرمانده را می رسانی، حرف هایی زده می شود که نباید کسی از آنها مطلع شود. بین کسانی که توی منطقه ما بودند، من تقریباً همه این شرایط را داشتم.

دوست داری بعدها پسرتر هم اینجا خدمت کند و این سختی ها را بکشد؟

خب، حقیقتش اگر ببینم که این سختی ها که من در خدمت کشیدم در زندگی به دردم می خورد، آره. چون او هم ساخته می شود. ولی اگر ببینم نه، ما الکی این همه زحمت کشیدیم، دوست ندارم عمرش را تلف کند.

مأموریت یک مرزبان چیه؟

بیشترین مأموریت یک مرزبان، حفاظت از مرز است. یعنی اجازه ندهد نیروهای کشور دیگر به خاک ما نفوذ کنند یا قاچاق رد کنند.

مگر در جایی مثل مرز شما هم قاچاق می کنند؟

در سنت است که مرز ما جای چندان مهمی از این نظر نیست، ولی اگر کسی بخواهد قاچاق کند، از هر راهی که به نظرش امن تر و بهتر باشد عمل می کند. اتفاقاً قبل از ما، گردان دیگری اینجا بود. زمان آنها قاچاق از اینجا رد شده. منظورم مواد مخدر نیست. یک کاروان ۵۲ نفره شتر! در عراق شتر دزدی می کنند. گویا طرف عراقی می خواسته شترهای دزدی را وارد ایران کند و اینجا بفروشدشان.

شتر؟ مگر شتر هم سود دارد؟ گمان می کردم لوازم صوتی و تصویری و این چیزها سود آورند.

خب، شتر در این مناطق ارزش فرهنگی دارد. علاوه بر اینکه در حمل و نقل قابل استفاده است از شیر و گوشتش هم استفاده می کنند و اتفاقاً گوشتش گران هم هست.

اگر تو آن زمان اینجا بودی، حاضر بودی با قاچاقچی ها معامله کنی و بگذاری رد شوند؟

من، هم با قاچاقچی ها همکاری می کردم، هم با گردان تادستگیرشان کنندا واقعا ۵، ۶ میلیون تومان ارزش رسوایی و وطن فروشی ندارد. تازه یک در چه تشویقی هم می گرفتم.

روز اولی که رفتی مرزبانی، چه احساسی داشتی؟

شب دوم نگاهان شدم و داشتم دیدبانی می کردم. تا آن زمان شغال



سربازهای ارتش وقتی دوره آموزشی را تمام می کنند آرزو می کنند بقیه سربازیشان را جایی غیر از لب مرز بگذرانند

ندیده بودم. فکر می کردم شغال حیوان بزرگی است که می تواند حمله کند و آدم را بخورد! وقتی شغال ها زوزه می کشیدند من خیلی می ترسیدم. اما بعداً فهمیدم خبری از این حرفها نیست و همه اش توهم بوده. در کل دو، سه روز اول خیلی سخت گذشت. البته ۱۵ روز بعدش من راننده شدم.

اینجا جز شغال، حیوان دیگری هم هست؟

بله؛ سگ، گربه، روباه و گراز هم زیاد است.

پیش آمده که اشتباهی آنها را هدف بگیری؟

نه؛ اوایل خیلی دوست داشتم یک روباه شکار کنم. دوست داشتم دمش را به عنوان تزیین توی ماشینم بگذارم. ولی نه موقعیتش پیش آمد و نه دلم آمد. چون اولاً گلوله ها مال بیت المالند و ثانیاً با خودم فکر کردم گناه دارد الکی یک حیوان را بکشم. ولی اینجا عقرب و رتیل زیاد دارد. ماهمگی دعا می کردیم اگر یک روز عقرب نیشمان زد عقرب زرد باشد، چون نیش عقرب سیاه مرگ آور است.

اگر یک روز این جانورها به شما حمله می کردند یا نیشتان می زدند یا اتفاق بدی برایتان می افتاد چی؟

ما خیلی مجهز بودیم. اگر چیزی می شد، بهیار کار ما راه می انداخت. آمبولانس هم داشتیم که اگر مشکل خیلی حاد باشد، فوری به بیمارستان منتقل بشویم. تا موسیان هم راهی نبود. ولی خدارا شکر اتفاق خاصی نیفتاد.

سخت ترین چیزی که در اینجا به شما گذشت چی بود؟

اینجا منطقه عملیاتی است و البته گرم. هزاران پشه خاکی و موجود دیگر، همراه توه توی سنگر زندگی می کنند. من با وجود اینکه برج هفت رسیدم اینجا، به قدری پشه خاکی نیشم زد که از شدت خارش، بدنم خون افتاد. تازه من به فصل خنک رسیده بودم! پشه دمار از روزگار آدم در می آورد، ولی امان از سالک. سالک یک جور جانور است که از پشه خاکی هم ریزتر است و در جاهای مرطوب زندگی می کند. آفتاب گریز است و غروب ها صبح های زود بیرون می آید. وقتی نیش می زند، یک سال طول می کشد تا جای نیشش خوب شود. برای همین بهش می گویند سالک. جای نیشش خیلی دردناک و بدمنظره می شود. مخصوصاً اگر سالک ماده نیش بزند، چون در جای زخم تخم ریزی می کند و آن وقت اوایل! واقعا اگر یکی از این سالکها صورت من را زده بود، افسردگی می گرفتم. چون اصلاً طاقت این زخم زشت و بزرگ و دردناک را برای طولانی مدت نداشتم. با وجود این، ۸ جای تنم را سالک زده. ولی باز هم راضی ام.

چطور؟

شاید به خاطر اینکه من زیاد دوش می گیرم، رطوبت تنم برای سالکها جذاب بوده!

برای در مانس اقدام کرده ای؟

مادرم هنوز نمی داند این جوری است. قبل از اینکه خیلی بزرگ شود، باید اقدام کرد. حالا دیگر نمی دانم می شود کارش کرد یا اینکه باید منتظر ماند تا زمانش بگذرد و خودش خوب شود.

مادرت نمی دونه؟!

آخه اگر بفهمد خیلی غصه می خورد. هر چند آخرش می فهمد.

دوست داشتی دوباره بر می گشتی اینجا؟

آره. خیلی حیف است که داریم می رویم. من یک روز هم مرزبانی در اینجا را با پادگان عوض نمی کنم.

هدی مقدم

در منطقه، سعی می کنند راننده را از بین کسانی انتخاب کنند که علاوه بر بلد بودن این چیزها منظم باشد و محرم اسرار. بالاخره وقتی که داری فرمانده را می رسانی، حرف هایی زده می شود که نباید کسی از آنها مطلع شود. بین کسانی که توی منطقه ما بودند، من تقریباً همه این شرایط را داشتم